

قرعه دولت

محمود شاهرخی

مروری گذرا بر تاریخ حیات این حکیم فرزانه و زیب و زیور زمانه، انسان دچار بهت و حیرت می شود، که خداوند عطابخش، این همه موهبت و امتیاز و نبوغ و استعداد را در وجود آفریده ای گرد آورده، که اعجاب انگیز است.

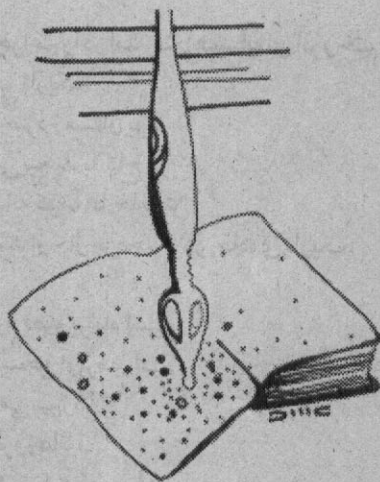
ایران زمین را، دانشمندان و حکیمان و فرهیختگانی گرانقدر است که حاصل اندیشه آنان، قرن ها مورد استفاده جهانیان بوده و آراء و نظریات ایشان در جمیع مقولات علمی و حکمی و ادبی، منبعی پر بار جهت بهره وری، اما در میان آن ناموران، ابن سینا را جلوه و ویژگی خاص است. در مطاوی کتب تاریخ و تذکره ها، نویسندگان عموماً به بزرگی قدر و علو مرتبت او، اذعان دارند و مراتب والای دانش و درایت او را می ستایند، در نامه دانشوران، از آن بزرگ چنین آمده:

«حسین بن عبدالله بن علی بن سینا ملقب به حجت الحق، شرف الملک، امام الحکما، معروف به شیخ الرئیس، از حکمای فخام و علمای کبار جهان و اطبای اسلام است، مراتب علمش بیشتر از آنست که محاسب و هم تواند احصا کند، و مقامات فضلش بالاتر از آنست که طایر خیال بر آن ارتقا جوید، او اول حکیمی است که در دوره اسلامی، افاضت و افادت را بساط عام بگسترده و طالبان علوم را از موائد حکمی و الوان طبیه متنعم ساخت.» و حاجی زین العابدین شیروانی در «ریاض السیاحه» از وی چنین یاد می کند.

«شیخ ابوعلی بن عبدالله سینا از اکابر حکمای اسلام و اعظام فلاسفه ایام بود، در نزد اکثر مخالف و موآلف جمال حالش ستوده است. چنانکه از شیخ ابوسعید ابوالخیر بعد از ملاقات از حال ابوعلی

مشیت خدای متعال، انسانی بزرگ و نابغه ای عالیقدر، پای به عرصه هستی گذارد و با اندیشه و نبوغ خود، جهان را روشنی بخشید.

سالها باید که تا یک سنگ اصلی ز آفتاب لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن عمرها باید که تا یک کودکی از روی طبع عالمی گردد نکو یا شاعری شیرین سخن باری، خدای متعال بعد از انبیا و اولیا و برگزیدگان، که دارای رتبت و منزلتی مخصوص اند، گاهی برخی از بندگان خود را به مواهب و عطایایی می نوازند، که موجب شگفتی و حیرت است، مصداق واقعی آن را می توان در آینه وجود نابغه و نادره عرصه دانش و حکمت و مجلای کمال و فضیلت، ابوعلی سینا به نظاره نشست و به اسرار حکمت و قدرت پروردگار یگانه پی برد. با



در ازل هر کو به فیض دولت ارزانی بود تا ابد جام مرادش همدم جانی بود من یؤت الحکمه فقد اوتی خیراً کثیراً «هر کس که به او حکمت داده شد، خیر بسیار به او عطا شده است.»

آفریدگار توانا و بی انباز به مقتضای حکمت و بر حسب تقدیر و مشیت، هر موجودی را در حوزه وجودی خود، به خصایصی ویژه مخصوص داشته و به هر یک مرتبتی خاص بخشیده است.

ارباب معرفت گویند: لا تکرار فی التجلی، در تجلیات حضرت حق تکرار نیست. از اینروست که در میان آفریدگان، تفاوت های فاحشی مشهود است، بویژه بین انسان ها... یکی از حیث استعداد و نبوغ در مرتبه ای اعلی قرار دارد و یکی در حقیقت جاهل و نادانی، دست و پا می زند.

آن فیاض مطلق، گاهی برخی از افراد را به مواهب و خصایصی سرفراز می دارد، که به حق جای شگفتی و حیرت است، که خود فرمود: تعز من تشاء و تذل من تشاء.

هر که را خواهی عزیز می کنی و هر که را خواهی خوار، چه نغز و زیباست سخن خواجه انصاری، که گوید: چه توان کرد با این کار و چه توان گفت از این اسرار.

ابو جهل از کعبه می آید و ابراهیم از بتخانه کار به عنایت بود باقی بهانه گرت عزت دهد رو ناز میکند و گرنه چشم حسرت باز میکند بلند آن سر که او خواهد بلندش نژند آن دل که او خواهد نژندش سال ها و قرن ها باید سپری شود تا به اقتضای

پرسیدند، شیخ فرمود: آنچه من می بینم او می داند.»
از ابوعلی سؤال کردند، که شیخ بوسعید را چون
یافتی؟ «جواب فرمود: آنچه می دانم، او می بیند»
شرح این دیدار در «اسرار التوحید» آمده است.

باری، آن نابغه عظیم القدر در سوم ماه صفر
سیصد و هفتاد و سه و به روایتی سیصد و شصت و سه
از دامان والده خود ستاره چونان آفتابی فروزان
طالع گشت و کران تا کران عرصه زمین را روشنی
بخشید، در سنین کودکی و نوجوانی در جمیع
علوم، چنان احاطه یافت که مزیدی بر آن متصور
نیست، شیخ الرئیس در تمام مقولات علمی و
فلسفی، نجوم، ریاضیات، طب، سرآمد همگان بود
و در علاج بیماران مانند عیسی مسیح اعجاز
می کرد، مواردی از شیوه معالجه او را ذکر کرده اند
که اعجاب انگیز است و روشنگر درایت و فطانت
وی. او در عرصه علم و فلسفه، به تنقیح و تصحیح
نظریات و آراء مشاهیر حکما و علما پرداخته و
تقایص نظر ایشان را آشکار ساخته است.

شیخ هر چند حکیمی مشایی و استدلالی بود،
اما با عنایت حضرت حق و اشراق فیض، او به عالم
عرفان نیز توجه و گرایش داشت. در «کشکول» شیخ
بهبایی آمده. که شیخ الرئیس در «اشارات» گوید، اگر
بشنوی که از عارفی عملی برتر از طاقت و توان
دیگران ظاهر شده، به انکار آن مپرداز، زیرا ممکن
است به انگیزه آن، طریقی به عامل طبیعی آن بیایی و
در «تنبیها» گوید: اگر بشنوی که عارفی به درستی
از غیب خبر داده و پذیرش آن بر تو دشوار است،
نباید انکار آن کنی، زیرا دستیابی به چنین آگاهی،
اسباب طبیعی صحیحی وجود دارد.

بوعلی خود در «اشارات» تفاوت میان زاهد و
عابد و عارف را بیان کرده، گوید:

«المعرض عن متاع الدنيا وطيباتها يختص باسم
الزاهد والمواظب على فعل العبادات من القيام و
الصيام ونحوهما يختص باسم العابد والمتصرف
بفكرة الهى قدس الجبروت مستديماً لشروق
انوار الحق في سره يختص باسم العارف وقدير كب
بعض هذه مع بعض» یعنی آن کس که از متاع دنیا و
لذت های آن، روی گردانده نام زاهد بدو اختصاص
دارد. هر کس که امور عبادی را از قبیل نماز و شب
زنده داری و روزه و مانند آن را ادامه دهد، نام عابد
مختص اوست و آن کس که پیوسته اندیشه او متوجه
قدس جبروت خداوند است تا نور حق بر دل او تابش
کند نام عارف بدو اختصاص دارد. گاهی برخی از
این اوصاف و اعمال با یکدیگر ترکیب می شود.

برجلالت قدر او در عالم معنی، همین بس که،
شیخ ابوسعید آن یگانه مرد عرصه عرفان و قطب
سالکان، نامه ای برای شیخ الرئیس ارسال می دارد
و از وی درخواست راهنمایی و توضیح در مسایل
فلسفی می کند، و ابوعلی پس از وصول نامه با نهایت
فروتنی و تواضع، پاسخی به حضور ابوسعید
می فرستد که محتوای آن نامه، سخت در خور تأمل

ادای مراتب بندگی در پیشگاه آفریدگار فرامی خواند
و از پیروی هوای نفس که موجب تیره روزی است،
برحذر می دارد. از جمله گوید:

کسی که بدین معانی پی برد، خدای متعال او را
دیده بصیرت عطا کند و کسی که از آن محروم ماند،
خداوند او را در طریق هدایت، حافظ و نگهبان
نباشد. خنک آنکس که تقدیر خداوند او را در سلک
سعادت قرار دهد و از زمره اشقیاء دور دارد و او را ترغیب
کند که سود جاودانی را سرمایه بی نیازی کند. مرد
خردمند را چه سرور و انبساط خواهد بود، در سرایی
که بینوا و توانگرش در پایان عمر و سرانجام کار با
یکدیگر برابر باشند و در هنگام اجل مقرر، باهمدیگر
مساوی. عاقلان دانند که دنیا جایگاهی است که آلام
آن سبب آزار است و لذاتش موجب ملالت و
کسالت آور.

شگفتا این نابغه دوران، با تصدی وزارت به تعلیم
و تدریس می پردازد و به معالجه بیماران قیام می کند.
و به تصنیف و تألیف کتب و رسائل می پردازد و در
جمیع مقولات علمی، حکمی، طبی، ریاضی،
نجوم... اقدام می کند و این نیست مگر به عنایت و
تفضل خدای متعال «هذا من فضل ربی». این بزرگ
مرد که وجودش مجموعه ای از کمالات بوده با آن
وسعت اندیشه با فروتنی، گوید:

دل گرچه در این بادیه بسیار شگفت
یک موی ندانست ولی موی شکافت
اندر دل من هزار خورشید بتافت
آخر به کمال ذره ای راه نیافت

حکیم عالی قدر و نامدار میرمحمد باقر داماد که
خود از اجله علما و حکمای متأخر است در علو
مرتب و منزلت شیخ الرئیس تأکید فراوان دارد و
در جای جای سخنانش، آن بزرگ را می ستاید. او در
رساله «جذوات و مواقیت» مکرر از ابوعلی سینا نام
می برد و نظر او را درباره مسایل نقل می کند و وی را
رئیس و فرمانروای عرصه حکمت می داند. در ذیل
«شرح مثل افلاطونی» گوید:

شریک سالف ما در ریاست حکمای اسلام الشیخ
ابوعلی الحسین بن عبدالله بن سینا در «شفا» با
ارسطو طالیس اتفاق نموده و تشبیح بر افلاطون دارد
و در این مقام بیش از اندازه می کند. باز گوید: شریک
ما در ریاست حکمای اسلام الشیخ ابوعلی سینا در
«رساله اثبات نبوت» به این عبارت گوید:
ان المشترط علی النبی ان یکون کلامه رمزاً و الفاظه
ایماء کما یدکر افلاطون فی کتاب التوامیس ان من لم
یقف علی معانی رموز الرسل لم نیل الملكوت
الالهی.

آن حکیم گراندتر نسبت به آیین و شرع، عقیده ای
استوار و ایمانی را سخ داشت، نه بر مبنای کوتاه بینان
عاری از عقل و درایت، بلکه از سردرک و فطانت،
در شرح احوال او آمده، هرگاه در مسأله ای از مسایل
علمی دچار تردید می شد و در حل آن فرومی ماند، به
نماز برمی خاست و با توجه و ارتباط با حضرت

□ ایران زمین را دانشمندان و حکیمان و فرهیختگانی گرانقدر است اما در میان آن ناموران، ابن سینا، جلوه خاص دارد. در مطالوی کتاب های تاریخ و تذکره ها، نویسندگان عموماً به بزرگی قدر و علو مرتبت او، اذعان دارند و مراتب والای دانش و درایت او را می ستایند.

و تدبر و عبرت است.

دریغادر این مقام و مقال، فرصت آن نیست که به
نقل و ترجمه آن مکتوبات پرداخت اما به نقل
فرازهایی بسنده می شود.

ابوسعید شیخ الرئیس را چنین مخاطب ساخته،
گوید: خدای عز و جل بدان معارف و معانی که در
خور و شایسته است تو را توفیق عنایت فرماید و
سعادت جاودانی را که جویای آنی، تو را روزی کند.
من در طریق مستقیم و جاده یقینم، اما چون طریقه
حقه، در معرض گمان ها و عقاید مختلف
قرار گرفته... و آن عالم کامل، که خدای را توفیق
دهد در مراتب علمیه، حکیمی است نامدار و در میان
سالکان طریقه ما، صاحب اشتهار. از این روی از آن
جناب خواستارم مطالب حقه ای که به آن دانشمند
روزی شده، به گوش این حقیر برساند و آن معانی
دقیق را، که بدان وقوف یافته برای من شرح دهد.»
اما نامه ابوعلی به ابوسعید دارای معانی و
مضامینی است شگفتی انگیز و محتوایی عبرت آمیز
که انسان را به جهانی فراسوی این عرصه محدود
خاکی سوق می دهد و به عالمی و رای این عالم
رهنمون می آید.

در سرآغاز به ابوسعید چنین خطاب می کند:
«مرقومه گرامی و مسرت آفرین و اصل شد و بهترین
طلوع طالعی بود که از اقق غیب فروزان گشت و
حاکمی از اینکه خداوند عز اسمه انواع نعم و مواهب
و احسان خویش را بر آن جناب کامل کرده است و
آن حضرت به عروة الوثقای حق تعالی تمسک بسته
و به جبل المتین خدای متعال اعتصام ورزیده آید.»
سپس با بیانی شیوا و خطابی رسا، معارف الاهیه و
بی بنیادی دنیا و لذایذ آن را رقم می زند و انسان را به

دیده بصیرت عقلی مدرک اسرار گشت، همه حقایق را اندر یافت و معقول را اندر یافت و برای آن بود که گفت: «لو كشف الغطا ما از ددت» یقیناً و هیچ دولتی آدمی را بهتر از دریافت معقول نیست، و این دوربایی در نعت آن حضرت از اوست:

تاباده عشق در قدح ریخته اند
و ندر پی عشق عاشق انگیزخته اند
باجان و روان بوعلی مهر علی
چون شیر و شکر بهم در آمیخته اند

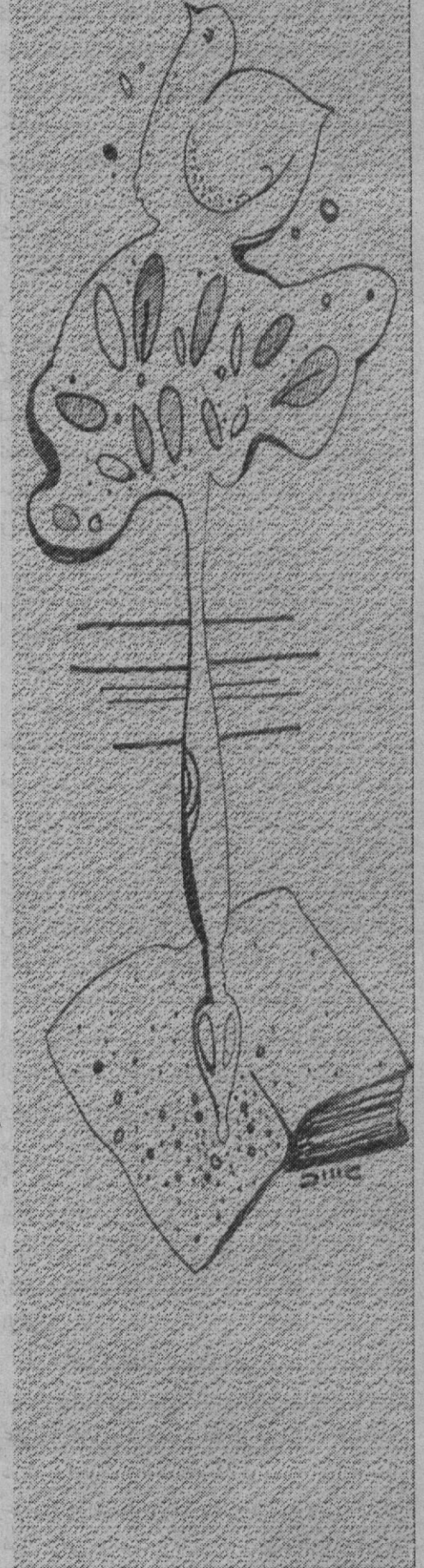
بر صفحه چهره ها خط لم یزلی
معکوس نوشته است نام دو علی
یک لاز و دو عین با دویای معکوس
از حاجب و عین وانف با خط جلی

نکته ای که در این مقام جای دارد که مورد توجه و تأمل قرار گیرد، معضل و مشکلی است که از دیرباز تا هم اکنون گریبانگیر انسان بوده و بر جامعه بشریت حاکم است و موجب حوادث ناگوار و ضایعات بی شمار، و آن داوری و حکم صادر کردن متحجران تنگ مشرب و جاهلان عاری از عقل است در باره بزرگان و دانشوران. بدین معنی، که اگر کسی جز در چهار چوب افکار و عقاید منحط و محدود آنان بیندیشد، غوغا بر می انگیزند و بسیار ساده و آسان به ارتداد و الحاد او رأی صادر می کنند و به قتل او فرمان می دهند و این عمل را موجب رضای خداوند می دانند، از همین گروه و جماعت بودند، که امام علی علیه السلام آن مظهر جلال و جمال الهی را کافر خواندند و از او خواستند تا توبه کند، از همین جماعت بودند که سرور آزادگان امام حسین (ع) را خارجی خواندند و به قتل آن بزرگوار قیام کردند، و از همین سنخ بودند، که عین القضات آن ذوق و شور و عشق مجسم را کشتند و جسد او را آتش زدند. اینان بودند که در صدد قتل ناصر خسرو برآمدند که اگر او فرار را برقرار ترجیح نداده بود، کشته شده بود و از همین گروه بودند که شیخ اشراق آن اعجوبه زمان را به قتل رساندند، هم اینان در صدد قتل حکیم بزرگوار سنایی برآمدند که داستان آن هم در «حدیقه» و هم در «مکاتیب» آن عارف نامور آمده و گناه او، دوستی خاندان پیامبر و دشمنی با دشمنان آنان بود و نیز سخن او که بر فهم آن کج اندیشان خلاف می نمود، از بیم همین جماعت بود که ملاصدرا در قم به تحریر و تدوین اسفار پرداخت چه او را نیز کافر خواندند، زیرا این گروه با آزاداندیشی و تفکر مخالفند و با حکمت و معرفت بیگانه، امام علی (ع) می فرماید: «الحکمة ضالة المؤمن فخذ الحکمة ولو من اهل النفاق» حکمت گمشده مؤمن است پس حکمت را بگیرید، هر چند صاحب آن منافق باشد. خذ الحکمة انی کانت فان الحکمة تکون فی صدر المنافق فتلجلج فی صدره حتی تخرج فتسکن الی صواحبه فی صدر المؤمن، حکمت را فرا گیر هر جا که باشد زیرا

□ حکیم عالی قدر میر محمد باقر
داماد، در علو مرتبت و منزلت
شیخ الرئیس تأکید فراوان دارد و
در جای جای سخنانش آن بزرگوار
می ستاید او در «رساله جذوات» به
تکرار از ابوعلی سینا نام می برد و
نظر او را در باره مسایل نقل می کند
و وی را رئیس و فرمانروای عرصه
حکمت می داند.

حق، آن معضل بر وی کشف می گشت. کما این که در نامه خود به شیخ ابوسعید نسبت به اهتمام تمام در عبادت و قرائت قرآن و خلوت گزیدن و به نجوا و نیایش با معبود پرداختن تأکید دارد. در ترجمه حال او آمده، شاگردان فخام او، که هر یک استادی مسلم بودند، همه روز از محضر وی استفاده می کردند و در ادای فرایض پنجگانه به وی اقتدا می کردند و به فیض نماز جماعت، مستفیض می شدند.

حکیم را نسبت به امام عارفان و مقتدای موحدان علی علیه السلام ارادتی مالا کلام بود که در مواضع مختلف بدان اشارت دارد و به علت همین دوستی بود که، پیوسته از این سو به آن سو نقل مکان می کرد زیرا به محمود غزنوی اطلاع داده بودند که او نیز چون حکیم توس فردوسی دوستدار امیر مؤمنان است ازینرو در صدد دست یافتن بدو اهتمام می ورزید، حتی فرمان داده بود که سیمای شیخ را بر کاغذ رسم کنند و به اطراف و اکناف ارسال دارند تا وی را دستگیر کند. او در «معراج نامه» خود درباره امام علی گوید: برای همین بود که شریفترین انسان و عزیزترین انبیاء خاتم رسل علیهم السلام، با مرکز دایره حکمت و فلک حقیقت و خزانه علم و عقل، امیر المؤمنین علیه السلام گفت، یا علی اذا رایت الناس مقربون الی خالقهم بانواع البر، تقرب الیه بانواع العقل تسبقهم و این چنین خطاب جز با چنان بزرگی راست نیامدی که اندر میان خلق همچنان معقول بود اندر میان محسوس، گفت، ای علی چون مردمان اندر کثرت عبادت رنج بردند تو اندر ادراک معقول رنج بر تا بر همه سبقت گیری، لاجرم چون به



حکمت گاهی در سینه منافق جای دارد و آرام نمی گیرد تا خارج شود و با دوستان در سینه مؤمن جای گیرد، نیز ابوعلی را به کفر نسبت دادند که او در این باره گفت:

کفر چو منی گزاف و آسان نبود
محکم تر از ایمان من ایمان نبود
در دهر چو من یکی و آنهم کافر
پس در همه دهر یک مسلمان نبود

با این دو سه نادان که چنان می دانند
از جهل، که دانای جهان ایشانند
خرباش که این جماعت از فرط خری
هر کو، خراست کافرش می خوانند

رباعی نقل از ریاض العارفین رضاعلی خان هدایت باری، در عرف این جاهلان کم فهم که با آزاداندیشی سر مخالفت دارند، انسان نباید به تفکر و اندیشه پردازد بلکه باید در چنبر بندار چونان کرم پيله جا خوش کند. درد دل بوعلی را در این معنی در «معراجنامه» می توان دید. او که به اصرار و ابرام دانشوران و دوستان به نگارش این کتاب می پردازد، با دغدغه و دلهره تمام گوید: هر وقت دوستی از دوستان ما اندر معراج سؤال ها می کرد و شرح آن بر طبق معقول می خواست، من به حکم خطر محترز بودم... اگر چه بسیار معانی لطیف و رموز شریف اندر خاطر آید، چون قابلی فاضل و عاقلی کامل نباشد ظاهر نتوان کرد، چون افشای اسرار با بیگانه کنند غمز باشد و آن گاه گوینده مجرم گردد و گفته اند، «الاسرار»^(۱) صونوها عن الاغیار، اما چون با مستعد^(۲) و اهل گویی، رسانیدن حق به مستحق باشد، وصیت می کنم این حرف ها را از نااهل ابله و جاهل و نامحرم دریغ دارند که بخل به حقایق از غیر اهل از جمله فرایض است که خاتم الرسل علیه الصلوة والسلام می فرماید، لاتطر^(۳) حوالدرفی اقدام الکلاب و نیز گفته اند احفظ^(۴) سرک ولومن ربک، بر خورداری مباد آن کسی راکه آسان این کلمات را بپردونی نماید زیرا خائن و خاسر بود، من^(۵) غشنا فلیس منا، هم آنکس در وبال افتد هم نویسنده را وبال و عقاب حاصل آید و چون عاقلی شرح معقولی داد جز عاقل نباید مطالعه آن کند تا غبار حسی مزاحم نگردد».

بی مناسبت نیست در پایان این مقال به نکته ای اشارت شود که در خور تأمل و توجه است و آن این که، ارباب معرفت برای شناخت و معرفت خدای متعال، علم و عقل را وافی به مقصود نمی دانند و عقل را در این وادی، عقال و پای بند می خوانند.

عاقلان نقطه پرگار وجودند ولی

عشق داند که در این دایره سرگردانند

این نظریه، محور تفکر عرفاست، آنان از ایشروی با فلسفه سرستیز دارند و این ناسازگاری از آنروست که توغل و فرورفتن در امور عقلی و فلسفی گاهی سبب تشکیک در مسایل اعتقادی می شو و این همان

گوید:

که یارب مرسنایی را سنایی ده تو در حکمت
چنان کزوی بر شک آید روان بوعلی سینا
یا شیخ بهایی گوید:
دل منور کن به انوار جلی
چند باشی کاسه لیس بوعلی

که این خود تعبیری است رسا بر این که، جمیع ارباب حکمت از خوان دانش آن بزرگ بهره جستند. شیخ الرئیس نه تنها در مقالات علمی و فلسفی سرآمد بود و در جمیع علوم و فنون، تصنیفات و تألیفاتی بر جای گذاشته که تعداد کتب و رسائل منسوب به او را ۲۳۸ اثر نقل کرده اند، او حتی در عرصه شعر و ادب نیز از چهره های تابناک به شمار است، هر چند از وی آثار منظوم زیادی در دسترس نیست، همین مقدار اندک از تسلط وی بر فنون ادب و اشراف او برستیغ سخن دلالت دارد همچنین شیوه نگارش وی در نثر که بسیار شیوا و دل انگیز است، قصیده ای به زبان عرب در توصیف روح و نزول آن از عالم قدس دارد، که شروع مختلفی بر آن نوشته اند، مطلع آن قصیده این است:

هبط الیک من المحل الارفع
ورقاء ذات تعزز و تمنع

بالجمله آن حکیم عالی قدر و دانشمند والامقام پس از یک زندگی پرثمر و بر جای نهادن میراثی گرانبها و عظیم، به حکم تقدیر از عرصه خاک به فراسوی افلاک رخت کشید و در قرب و جوار رفیق اعلی آرמיד. کیفیت عروج وی را به ملکوت و رضوان الهی همه مورخان این گونه نوشته اند که: زین العابدین شیروانی در «ریاض السیاحه» نقل می کند، گوید: شیخ چون دانست معالجه پذیر نیست، دست از حیات باز داشت و خود را به لطف حق سبحانه و تعالی گذاشت، آن گاه غسلی برآورد و اموال خود را به فقرا قسمت کرد، و به تلاوت قرآن مشغول شد و به سال ۴۲۷ هـ.ق از این سرای فانی به عالم جاودانی در گذشت.

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق
ثبت است بر جریده عالم دوام ما

□ **شیخ الرئیس بوعلی سینا، نه تنها در مقولات علمی و فلسفی سرآمد بود و در جمیع علوم و فنون تصنیفات و تألیفاتی بر جای گذاشته، بلکه در عرصه شعر و ادب نیز از چهره های تابناک به شمار است.**

علمی است که، رسول اکرم (ص) آن را حجاب اکبر می خواند و بزرگان ارباب معرفت که خود مقولات علمی و نحله های مختلف فلسفی را فرا گرفته بودند، از این جهت اعتماد کلی بر حکمت و فلسفه را مذموم شمرده، به نکوهش آن زبان گشاده اند.

غزالی، سنایی، عطار، مولانا، خاقانی، شیخ شبستری، شیخ بهایی، اقبال لاهوری و... به قدح و ذم فلسفه پرداخته اند، در حالی که خود به تعلم آن اشتغال ورزیده اند و این نه چنان است که تحصیل حکمت و فلسفه بالذات مردود و مطرود است بلکه دغدغه آن است که به وسیله سبطه مسایل فلسفی، مباد که اصول اعتقادی که مایه سعادت است تزلزل پذیرد و انسان از وصول به قرب و شهود معبود، باز ماند. مولانا گوید:

گر تو خواهی کت شقاوت کم شود

جهد کن تا از تو حکمت کم شود

کدام حکمت؟

حکمتی کز طبع زاید وز خیال

حکمتی بی فیض نور ذوالجلال

حکمت دنیا فزاید ظن و شک

حکمت دینی برد فوق فلک

حال می بینم، همین بزرگان در آثار و گفتارشان به علو مقام ابن سینا معترفند و در دانش و معرفت، او را یگانه می دانند، مولانا گوید:

درد رنجوری ما را داروی غیر تو نیست

ای تو جالینوس جان و بوعلی سنای من

حکیم سنایی در قصیده فاخر خود با مطلع «مکن در جسم و جان منزل که این دون است و این والا»

بی نوشت:

۱- اسرار را از دستیابی اغیار حفظ کنید.

۲- مضمون فرموده پیامبر است:

«لاتضعواالحکمة عند غیراهلها فتظلموها

ولاتمنعوها اهلهما افتظلموهم». حکمت را به نااهل

میسپارید که بدان ستم می کنید و از اهلش باز ندارید که

به آنان ستم می کنید.

۳- مروارید را در پای سگان مریزید.

۴- راز خود را حفظ کن حتی از مربی خود.

۵- کسی که با ما خیانت کند از ما نیست.